

و از دیگر ای آرند که گفت چون حسین بن علی رضی الله عنهما شهید شد
از آسمان خون بارید و هر چهره که مارا بود بر خون شد و چند روز
آسمان در چشم ما چون خون بسته می نمود و چون بعضی از ائمه اهل
بیت مذکور شدند ذکر سایر ائمه نیز که چه بشرف صحبت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله شرف شده اند با آن انصاف می یابد تا آن سلسله که
آز علمای دین و عرفای اهل حقین بترتیب و نفاستها سلسله الله بسیار
ناحیده اند از صورت نظام نیستند و بعد از اتمام آن ان شاء الله
رجوع بذكر خوارق و کمالات بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم فرمایند
افق در علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهما
وی امام چهارم است و کنیت وی ابو محمد است و ابو الحسن و ابو بکر
نیز گفته اند و ولت وی سجاد و زین العابدین است و ولادت وی
در مدینه بوده است سنه ثلث و ثلثین مالهجرة و قبل سنه ثمان و ثلثین
و قبل سنه ثلث و ثلثین و مادر وی شهر بانوست دختر بزرگم که از
ارلاد بوشروان عادت و وفات وی در زمان حضرت عظیم بود
سنه اربع و سبعین و قبل سنه خمس و سبعین و گفته اند سبب آنکه
ویرا زین العابدین لقب کردند آن بود که یکشب در نماز تجمد بود
شیطان بصورت اردنای شمش شد تا ویرا از عبادت مشغول سازد
بوی بیج القات کرد آمد و انگشت پای ویرا گرفت نیز القات
نگرد پس چنان کرد که دردناک شد بهر نماز خود ماطلع نگردد پس

ع

کتاب بروی مشکف کرد آید که آن شیطانات ویرا دشنام داد و طمانج
زد و گفت دور شو خوار و ذلیل ای ملعون چون دور شد بر فرات
تا دور خود تمام کند آوازی شنید و قائل را ندید که می گفت انت
زین العابدین سه بار و گفته اند که هر گاه وضو ساختی کوزه وی
زرد شدی و لرزه بر اندام وی افتاد چون ویرا از آن پرسیدند
فرمودی که چه دانید که پیش که خاتم استاد ده و گفته اند که وقتی
در خانه گوناگونی گذارد آتش افکند و وی در سجده بود هر چند
فریاد کردند که یا ابن رسول الله یا ابن رسول الله الناران بر سر
خود از سجده بر نهانست چون آتش بنیشت از وی پرسیدند که
چه چیز ترا غافل کردانید از این آتش گفت آتش اجرت و دیگر کمالات
و خوارق عادات بسیار است **و از آن جمله است** که زین
رحم الله گفته است که علی بن الحسین را رضی الله عنهما دیدم که عبد
بن روان فرموده بود که بنده ای گران بر پای وی نهاده بودند و ظل
بر دست و گردن وی و کفایانانی بروی کفایت از ایشان اجازت
خواستم که بروی سلام کنم و در ای کتم بروی در آیدم و وی در حقیقت
بود چون ویرا بدان حال دیدم بگریستم و گفتم چه بودی که بجای تو
من بودی و تو بسلاط بودی فرمود که ای زهری تو پنداری که
ازین که بردت و پای و گردن من است من در رخ بد آنکه اگر بخواهم
این دوری شود وی باید که اگر بتو و امثال تو اندوختی برسد خدا

Copyright of University